

مرگ شعر دهه هفتاد

مرگ شعر دهه هفتاد

در گفتگو با هرمز علی پور

خط یا منحنی‌ای می‌کشم فعلاً به عنوان رسام می‌کشم. یعنی نه مدعا، نه نظریه و نه اجتهاد. و باز بدون هیچ گونه قصد افشای پاره‌ای از واقعیت‌ها که ممکن است شائبه ناامنی و محرمی را شکل داده و دامن زند دست کم در این چهار دهه که بوده و دیده‌ام.

مقابله نگوییم بلکه نوعی سخت‌گیری به قصد نجات شعر امروز از بیماری اشباع و تکرار، هر چند سال یک بار اتفاق می‌افتاد که اتفاقاً همین اتفاق‌ها تنور توسعه شعر را گرم نگه می‌دارد. مثلاً جریان‌هایی چون موج نو، حجم، تجسمی، تاب، سوم، گفتار... که همه اینها برای شاعران واقعی، معبر بوده و هستند و البته برای عده‌ای حتی هیچ، تلقی می‌شده یا می‌شوند و اما حالا معمولاً خبرها پیرامون عده‌ای مغدود و در پایتخت هم درجه‌بندی می‌شد و بعد اگر پس از گذشتن از محضر مراجع تصمیم‌گیری، اذن صدور می‌یافت شهرستان‌ها هم مفتخر به شنیدن و خواندن می‌شدند. و باز حالا که صحافی مجلات و مثلاً هنرنامه‌ها را می‌بینی مخصوصاً دو تا دو دهه، چهار دهه. یعنی با یک چله می‌بینی دنیای

به چه علتی این روزها خبری از شعر دهه خصوصاً تئوری‌های این دهه، در محافل ادبی نیست؟

علی پور: می‌توان در این پرسش شما چهار موقف یا ایستگاه دید یا ساخت (۱- خبر یا بی‌خبری. ۲- دهه هفتاد. ۳- تئوری‌ها. ۴- محافل) اما قبل از درنگ من بر آنها و بعد یافتن یا گفتن جواب می‌گویم از قرار معلوم انگار این یک سالی که بعد از نزدیکی بیش از حد با مسایل شعر - من دور بوده‌ام، حالا به هر دلیل خواسته یا نه. پس گویا چیزی از دست نداده‌ام یا نباید داده باشم، انگار که این سوال‌ها یا سوال را با جوهری نزدیک یا حتی یگانه اما با لباس‌های متنوع لحنی شنیده‌ام از دوستان دیگری که اتفاقاً غمخوارند و صمیمی شعر هستند. همه اینها را گفتم برای این که گفته باشم یا که فرض را بر این می‌نهم که حالا مهرگان سال ۸۱ است. خوب؟ ممنونم و بعد من دریافت‌های خودم را می‌نویسم یا اگر

شعر و شاعری چقدر قربانی گرفته داشته که این بازی شعر با عمر یا عمر بازی با شعر چه وسعت و سوسه‌ای دارد که از آن همه نام و آمار هرچه با سعه صدر و سعه جان و نظر هم که می‌گزینی می‌بینی باز همان چند تن آل شعر با قطاری آمده‌اند تا این جا. واقعیت اما این است که در گروه‌های مدعی و دوره‌ها چه با صدور چه بی‌صدور بیانیه و نیز با درجه‌بندی‌های شفاهی و محفلی، علاوه بر معدود شاعران حرفه‌ای‌تر، آدم‌های مستعدی هم بوده‌اند. اما یا حوصله نداشته یا نخواسته یا اصلاً نتوانسته‌اند بیش‌تر از همان حضور در کنار دیگران نفس یا عمر خرج کنند و شاید اصلاً لازم نبوده یا نیست که ما دو تا احمد شاملو، دو رویایی، دو احمد رضا احمدی، دو ... داشته باشیم.

ببینید در کتابی با نام شاهکارها (زیباترین شعر نو) تهیه و تنظیم احمد شاملو، در حدود صد و ده نام به عنوان شاعر هست. اما آیا همه این نام‌ها هنوز حضور دارند بدون آن که انکار کنیم چند نامی که هنوز جزو افتخارات شعر امروز مایند. تازه این یک نمونه سخت‌گیرانه بوده است که نام بزرگی را هم به پشت یا پیشانی دارد. و می‌بینید که بسیاری‌شان به زندگی در همان نقطه‌های بعد از غیره رضایت دارند و اما اکنون من بدون آن که منکر جنب و جوش دهه هفتاد و پیش از آن باشم، برای خودم نظر گاهی دارم که نوشتن از آن یا که گفتن، هم ضرورت می‌طلبد و هم اغماض و یا نوعی مثلاً گذشت و اندکی مصلحت که دست کم در زمینه مصلحت، بضاعت من زیر صفر است و باز می‌توانم بگویم چون در جستجوی عوامل ذکر شده و مورد نگاه شما نبوده‌ام پس نمی‌توانم

جوابی به درد بخور احیاناً و در خور بدهم. و می‌توانم بگویم باز اما هیچ کدام از این‌ها دغدغه شاعران واقعی نیست یا اصلاً طرز نگاه ما به نوعی از مشاهده حسی به نحوی از شناخت می‌رسد که بیشتر ذوقی است و می‌شود مثلاً در ردیف خلق و خو که به کاغذ و قلم نمی‌آید. دیگر این که همیشه همین‌طور بوده و هست. آخر حضور رنگ‌های مشترک در شعرهای دوره هم پیوند و مرتبط به شکل یک نظام کیهانی است. گاه دوری و مهجوری موقت روی می‌دهد. این دوری اما کم دوام است و مطلقاً معادل مرگ و این جور چیزها نیست. در شعر امروز یعنی در ادامه زندگی سالم قسمتی از شعر، شعر و شاعرانی دور از هیاهو شاعری می‌کنند و عاشقی، و جریاناتی هم هست که شعر بازسازی می‌کنند و بعد دوباره از یک لشکر شاعر و شعرنویس تنها عده‌ای آمده‌اند که بمانند که باید می‌آمدند. اگرچه انگار بسیاری نگران فقدان یا حتی گم‌شدگی باب‌هایی هستند که می‌تواند یا می‌توانست در تکوین یا تکامل و تعالی شعر ما نقش مقوم داشته باشد و غایب است و این دریغ دارد. بی‌گمان این نگرانی که محترم است طولانی شدن آن، لیکن دیگر غمخواری ندارد بلکه بیماری محسوب می‌شود و شاید به سبب دلهره ناشی از با خود صاف نبودن یا دیگران باشد.

آقای علی پور اصلاً چرا این گونه شعر، به شعر دهه هفتاد مشهور شده است؟

علی پور: برای هر آن چه حیات دارد، وجود شناسه یا شناسنامه‌ای ضرورت دارد یا چیزی که در معارفه به کار بیاید؛ و لابد چون وجه

فارق این گونه شعرها در مدت ده سال از
 صور مشترک برجسته تر بوده این گونه معرفی
 شده است. و در این مدت، آثار و افرادی
 اعلام حضور و موجودیت کرده اند که اگر نه
 همه، بلکه معدودی کار و نام در خور توجه
 بوده اند و به شعر تکانی داده اند که قصد من
 تایید یا تکذیب نیست. این تکان البته، هم یا
 اقبال جوانان و هم سالمندانی که حالا دیگر
 سخت گیری های گذشته را ندارند، مواجه شده
 است و به مرور عکسها و آثاری در ارتباط
 با عادت چشم در افقی نشسته است.
 در ادامه آن حوزه شناخت قبل از اینها. و
 به شکلی باید مشخص شود که چه کسانی
 یا کسی تصدیق و تکذیب یا تحیب و...
 دیده اند. که می بینید آن تب و تاب هم دارد
 فروکش می کند و حتی دارد به قسمی به
 یک نواختی آزارنده مبتلا می شود، بی گمان
 اما از اینها شاعرانی که تاثیر گذاری داشته اند
 به عنوان بخشی از اندام شعر فارسی معرفی
 می شوند.

از مشوقین و منتقدین و حتی مبلغین آنها انگار
 یادشان نمی آید که فقط در یک دفتر، تکیه
 تنها بر یک آرایه چون ایهام و یا مثلاً کاربرد
 ترکیباتی به جای قید یا جابجایی متمم و اینها
 نمی تواند ابداع یا کشف منحصری باشد. و آن
 چه برای خود من جالب و قابل اهمیت است
 اصرار و ابرام آنها در نشان دادن خود است
 یا این که زنده کردن و تکمیل پیشنهادهای
 نیمه کاره و ناتمامی است که بنا به دلایلی از
 چشم خیلی ها مخفی مانده است. که در کار
 برخی از اینها پاره ای از عناصر و تمهیداتی
 که قبلاً با مقاومت و یا سکوت، ناگزیر به
 پس نشینی می شد، حالا دارد مبارز می طلبد.
 دیگر این که قسمتی از کارها پیش از آن
 که در پرتو نوآوری های زیباشناسی و خلق
 صناعتها نبوده باشد یا این که با بنیه بخشیدن
 دوباره به نمونه هایی، خود را به رخ بکشاند بر
 نوعی از اخلاق هنری که در واقع یک جور
 بی اعتنایی است، تکیه دارد و مسایلی از این
 قبیل.

به نظرتان بحران شعر نتیجه چیست؟

آقای علی پور نمی خواهم آسیب شناسی شعر
 این دهه را به نوعی تقسیم بندی کنم اما
 نظرتان راجع به آسیب شناسی شعر این دهه
 چیست؟ به عنوان مثال غلط نویسی، ضعف
 تالیف، عدم تصویرسازی و...

علی پور: در مورد بحران و تلقی اهل نظر از
 این مقوله، خیلی صحبت شده و میزگردها
 تشکیل گردیده است. به هر جهت اگر
 بحرانی حس یا دیده شود بدون تردید بحرانی
 است که بحرانهای تاریخی - اجتماعی، در
 تولد و فریبی آن موثر بوده اند. دیگر این که
 جالب است که ترکیبی را که آقای براهنی
 در سالها پیش در مورد «رهبری بحران در
 شعر» به کار بردند و دقیقاً دوست دیگر من
 یعنی آقای دکتر فرامرز سلیمانی را مورد
 نقد و مثلاً حمله قرار دادند، تغییر یافته و به

علی پور: آن گروهی که دانستن و تعلق
 به زبان مادری و فرهنگشان برای آنها به
 اصطلاح کسر شان نمی آورد، مسؤولانه تر
 برخورد می کنند. البته در کار بسیاری شان که
 فارسی مدان ترند نوعی ژست یا از ژست هایی
 است که احتمالاً برای خودشان نامریی است،
 دیده می شود و جای تعجب است که بسیاری

عبارت «بحران شعر» مبدل شده است، یعنی در عین حال که تقلیل لغوی صورت گرفته، تکثیر کیفی آن به شدت تسری یافته است.

عملکرد ژورنالیسم ادبی را در راستای دهه هفتاد چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا واقعاً این بخش توانسته است وظیفه‌اش را در قبال جریان‌های ادبی ادا کند؟

حتی پاره‌ای وقت‌ها آن سوتر از اندازه لزوم و نیاز و بسیار تکراری و از هیچ کدام تریبون و سنگرها دریغ نشده که بار و محصول آنها احتیاج به زمان دارد.

آقای علی‌پور آیا می‌توان انتظار داشت با ته‌نشین شدن این جریان ادبی از بستر آن، نفراتی را به عنوان چهره شاخص انتخاب کرد؟

علی‌پور: عملکرد ژورنالیسم ادبی هنری، همواره دارای بارهای مثبت و منفی خاص دوره ویژه خود بوده و می‌باشد و همیشه آن را می‌توان تا جایی ارج و حرمت نهاد که در ورطه افراط و تفریط نیفتاده باشد. یعنی به عنوان و خیال حمایت از استعدادها؛ آدم‌های کم‌تجربه و کم‌اطلاع بیایند و بدون کم‌ترین اشرف نسبی و لازم به زمینه‌ها و پیشینه‌های تجارب هنری، دچار عارضه مقابله و جبهه‌گیری به ناحق در مقابل پیش‌کسوتان مثلاً بیرق برکشیده یا به شکل دیگر به بهانه کمک به پیش‌کسوتان، باز و به منظور پیش‌گیری از رشد تخریبی نام‌ها و آثار مبتلای نوعی معدودنگاری و استویسیم شود.

در نهایت می‌توان گفت در تناسب با جریان‌های مدعی تازه‌گی و هم‌چنین جریان‌های که به نظر می‌رسد غم و هراس آنان بیشتر رنگ و بافت فرهنگی اجتماعی منظم‌تر دارد و دل‌واپس ارزش‌هایی است که شاید برای جوان‌ها و جوان‌ترها آن‌گونه جدی تلقی نمی‌شود؛ هر کدام حرف‌های‌شان را زده‌اند و

علی‌پور: چهره به آن شکل که ممکن است مورد نظر ما باشد، یعنی از بابت شهرت و یا با ابزار کمکی چون نوار یا صدای شاعر یا عاریتی نه.

یعنی عادت‌پذیری چشم و حافظه به چند نام محدود به طوری که برای ساده‌ترین شعرشان هم شارح و مفسر بتراشند یا انبوه کتاب‌سازی‌های غیرضروری شاید محقق نشود و اصلاً انگار دوره آن‌گونه نگاه کردن به قضایا اگر مردود و منسوخ نشده باشد بی‌رنگ اما شده است و اما در نهایت در این بستر هستند کسانی که می‌توانند با مراقبت از خود و شعرشان به غنای شعر کشور بیفزایند، زیرا شاعر ماندن اگر محال نباشد آن چنان اما ساده نیست که شاعر معرفی شدن. و در میان این‌ها چند تنی هستند که علاوه بر مشاهده حضورشان در عرصه ادبی - هنری، از آن ظرفیت‌هایی که برای شاعر فرهنگ‌ساز اگر نگوییم؛ دست کم تأثیرگذار هستند و بوده‌اند. شاعرانی که نیاز به بدل ندارند زیرا بدل‌سازی بیشتر به درد صدام‌ها می‌خورد و این بندگان خدا به عمد نخواسته‌اند کسانی به دنبال آنها راه بیفتند اما شده دیگر.

روک